

فصلنامه عامه

نشریه مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز

سال نوزدهم - شماره پیاپی ۶۰

بهار ۱۳۹۹

اسرائیلیات در داستان حضرت ابراهیم(ع) در تفسیر عرفانی کشف‌الاسرار*

حسین رزی‌فام**

چکیده

داستان حضرت ابراهیم(ع)، در قرآن مؤجز بیان شده‌است و دانشمندانی که بر تورات، انجیل و دیگر علوم دینی، مسلط بودند، درصدد تکمیل جزئیات، بوسیله داستان‌های ادیان مختلف برآمدند، که باعث شد سرگذشت انبیاء موهوم شود. همچنین کتب تفسیری باعث گسترش اسرائیلیات یا داستان‌های یهودی و نصرانی وارداتی شد. اسرائیلیات ابتدا به احادیث مجعول تأثیر گذاشت و تفاسیر نیز از این احادیث استفاده نمودند بنابراین داستان‌های پیامبران آغشته به مجعولات با اهداف سیاسی دوران حکومت اموی شد و برخی مفسرین از روی نادانی به نقل غیرانتقادی این داستان‌ها اقدام کردند. میبدی (قرن ۶هـ.ق) هم در ثلث تفسیری و مأثور و هم در ثلث عرفانی به ذکر داستان‌ها و احادیث اسرائیلی، پرداخته‌است. مسئله و هدف اصلی این پژوهش کتابخانه‌ای و مقایسه‌ای، (قیاس

تاریخ پذیرش: ۹۹/۲/۴

H.razifam@gmail.com

* تاریخ دریافت: ۹۸/۹/۲۷

** دکترای زبان و ادبیات فارسی

قرآن با منابع داستانی) شناسایی اسرائیلیات داستان ابراهیم(ع)، از این تفسیر گران سنگ می‌باشد. اسرائیلیاتی که در دروغ‌های منتسب به ابراهیم در گفتار هذا ربی، انی سقیم و هذه اختی، و در داستان اسماعیل (ع) و اسحاق (ع) و واقعه ذبح، نمود بیشتری پیدا کرده است.

واژگان کلیدی: اسرائیلیات، تفسیر کشف‌الاسرار، ابراهیم، ساره، اسماعیل، اسحق.

مقدمه

داستان پیامبران، بر ادبیات فارسی تاثیر زیادی - هم از لحاظ حجم و هم از لحاظ محتوا - گذاشته است و چنانکه تلمیحات و اشارات آنان را که به صورت نمادهایی از توحید، اخلاق، عشق، عرفان، بارز شده‌اند، حذف کنیم، تخیل و زیبایی و گیرایی درصد بالایی از ادبیات از بین خواهد رفت. در واقع، ایرانیان، بهشت و خروج انسان را از آن، با آدم و حوا، خیانت به برادر را با قایل، صبر بر عدم مقبولیت اجتماعی را با نوح، توحید را با ابراهیم، عشق را با یوسف و زلیخا، و... می‌شناسند.

اما چه مقدار از این داستان‌ها مطابق با واقعیت است؟ واقعیتی که عقل انسان موحد و غیر موحد آن را بپذیرد، آیا کتب الهی منزلک آنها را می‌پذیرند؟ مخاطبان تا چه اندازه، با شنیدن افسانه‌های الحاقی به بیراهه می‌روند؟ از همه مهم‌تر وقتی داستانی غیرواقعی منسوب به پیامبران شد، ایجاب قبول عمومی پیش نمی‌آید؟ خلاصه این پرسش‌هایی بود که انگیزه پرداختن به پژوهش در ریشه‌های داستان انبیا را فراهم آورد تا شاید بتوان به برخی از اینها پاسخ گفت.

کشف‌الاسرار^۱ حلقه‌ای از زنجیره نفوذ معارف اسرائیلی به تصوّف و عرفان بود. زیرا اساطیر تورات و انجیل و دیگر خرافه‌ها، از طریق زبان صحابه وارد تفاسیر گشته، به تفسیر مدنظر ما نیز علاوه شده است. تا جایی که اسرائیلیات با کمک آنها، رنگ و بوی اسلامی و عرفانی گرفته است. پس با ریشه‌یابی سعی بر این است بایی برای ادامه راه گشوده شود تا تأثیرپذیری عرفان از تفاسیر قرآن بخصوص تفسیر عرفانی کشف‌الاسرار مورد مذاقه قرار گیرد.

بیان مسئله:

داستان پیامبران و سرگذشت ایشان آغشته با افسانه‌هایی است که مطابق با عقل و قرآن کریم نیست. بنابراین بایستی ریشه‌ها و انگیزه‌های جعل و ورود این نوع داستان‌ها که به عصمت پیامبران آسیب وارد می‌سازند شناسایی شود. کتب تفسیری هم که با زینت عرفان، آذین می‌شوند، تخیلات و توهمات را به اوج خود می‌رسانند. مسئله اساسی این است که داستان واقعی و عقلی پیامبران، از اسرائیلیات تفکیک شود تا مفاهیم و غوامض عرفانی نیز به صورت صحیح بررسی شوند.

اهداف:

تفسیر عرفانی کشف‌الاسرار، در داستان ابراهیم (ع) چه در قسمت مآثور خویش و چه در قسمت عرفانی، از اسرائیلیات استفاده نموده است. نمایاندن ریشه‌های اساطیری و افسانه‌ای آن از کتب عهدین و تلمود و داستان‌های عامیانه و احادیث جعلی، از اهداف این مقاله می‌باشد.

پیشینه تحقیق:

در شناخت اسرائیلیات، صحابه و احادیث جعلی و انگیزه‌های نشر آن، تحقیقات درخور تحسینی در سال‌های اخیر، انجام یافته‌است. مانند کتاب‌های علامه سیدمرتضی عسگری یا حواشیی که بر احادیث نگاشته است. پژوهش‌های قرآنی علامه شعرانی، یا کتبی که آیت‌الله معرفت در باب تنزیه انبیاء تدوین کرده‌اند. اما پژوهش علمی دقیق و عمیقی که به مقوله مستقیم اسرائیلیات پردازد و به صورت علمی ریشه‌یابی نماید، به غیر از کار نسبتاً مناسب حمید محمدقاسمی در تفاسیر قرآن (بجز کشف‌الاسرار) و

کتابی به نام «اسرائیلیات فی تفسیر الطبری، دراسه فی اللغه و المصادر العبریه» به قلم «آمال محمد عبدالرحمن ربیع»، صورت نگرفته است.

الف) کلیات

الف - ۱) تعریف:

اسرائیلیات، تاریخ اخبار و قصصی است که از طریقهٔ یهود داخل اسلام شده و غالباً خرافی و دروغ و بی‌بنیان است. (دهخدا، ذیل اسرائیلیات) البته می‌شود آن را بر تمامی داستان‌ها و اسطوره‌های ادیان مختلف که وارد افواه خواص صدر اسلام، حدیث و تفسیر قرآن شده، تسری داد. منابع این‌گونه داستان‌ها اغلب تورات و کتب تفسیری آن مانند تلمود^۲، انجیل و ضمایم‌اش و فرهنگ‌ها و کتب ادیان باستان می‌باشد. البته تخیل و توهم راویان بر طول و عرض داستان‌ها، افزوده است.

الف - ۲) اسرائیلیات را چه کسانی نشر دادند؟

در واقعهٔ تاریخی زیر که در الفهرست ابن‌ندیم آمده است مشخص می‌شود در سدهٔ اول و دوم حکومت اسلامی، مسلمانان و دانشمندان با دستور خلفاء، اقدام به جمع‌آوری حدیث و کتب تفسیر با کمک منابع علمی دیگر ادیان، کرده بودند: «احمد بن عبدالله بن سلام، بردهٔ امیرالمؤمنین هارون - گویا رشید باشد - گوید: این کتاب ترجمه‌ای است از کتاب الحنفاء صابئیان ابراهیمیه که مؤمنان به ابراهیم (ع) بوده و صحفی را که خداوند بر او نازل کرده بود با خود می‌داشتند و چون کتاب مفصلی بود من به اندازهٔ لزوم و برای روشن‌داشتن علل و موجبات تفرقه و اختلافاتشان آن را مختصر نموده و دلائلی نیز از قرآن و آثار پیغمبر و اصحابش و سایر مسلمانانی که از اهل کتاب بودند مانند عبدالله بن سلام، یامین بن یامین، وهب بن منبه، کعب الاخبار،

ابن تیهان و بحیر راهب بر آن افزودم... صدر آن کتاب مشتمل بر صحف، تورات، انجیل و کتب انبیاء و تلامذه بود که من از زبان‌های عبری، یونانی و صابئه که لغات آن کتاب‌ها بود حرف به حرف به عربی ترجمه کردم» (ابن‌ندیم، ۱۳۸۱: ۳۷) بنابراین اسرائیلیاتی، که عمدی یا غیرعمد، توسط صحابه و تابعین به حدیث و تفاسیر قرآن راه یافته بود، مستند شد و انتشار یافت.

معروف‌ترین چهره‌هایی را که در تداخل اسطوره‌های دیگر ادیان، با اسلام و تفاسیر قرآن، سهیم بودند، می‌توان نام برد: «کعب‌الاحبار^۳، تمیم‌الداری^۴، وهب‌بن‌منبه^۵، عبدالله‌بن‌سلام^۶ و عبدالملک‌بن‌عبدالعزیزبن‌جریح^۷» (سپهری، ۱۳۸۹: ۱۹۱) و ابوهریره^۸. سخن ابن‌ندیم نیز نشان می‌دهد که در حکومت‌های ابتدایی اسلامی، ترجمه و تحقیق در ادیان و کتب پیشین کاری نظام‌یافته شده بود. بنابراین ورود اسرائیلیات هیچگاه متوقف نشد بلکه شکل سامان‌یافته و حکومتی نیز به خود گرفت.

الف - ۲-۱) و با چه انگیزه‌ای؟

۱. التقاط میان قومیت‌ها در صدر اسلام: در سال‌های اولیه نزول وحی، دانشمندان یهودی و نصرانی و زرتشتی در کنار مسلمانان زندگی می‌کردند و همگام و همزمان با نزول وحی، داستان‌های اساطیری خود را با آیات الهی منطبق می‌کردند و در اذهان مردم جای می‌دادند. تعامل میان مسلمانان و دیگر دانشمندان و قدرت نفوذ فرهنگ یهود و نصارا در میان مسلمانان، در این واقعه تاریخی مشهود است: پس از اتمام گردآوری قرآن در زمان خلیفه اول، برای نامگذاری، نام‌های یهودی و نصرانی، پیشنهاد می‌شد. زمانیکه «ابوبکر قرآن را جمع آورد به یاران ارجمند پیامبر اکرم(ص) گفت که نامی بر آن بگذارند. پاره‌ای خواستند که آنرا «انجیل» بخوانند... یکی پیشنهاد کرد که

آنرا «سفر» بخوانند» (رامیار، ۱۳۸۹: ۱۱) «سرانجام تصمیم گرفتند آن را مصحف بخوانند» (همان) «در اشعار زمان جاهلیت، اسفار نصارا «مصاحف» نامیده شده است» (همان: ۱۰)

۲. دشمنی یهودیان با مسلمانان در صدر اسلام: «یهودیان از روزهای نخستین ظهور اسلام، با آن به دشمنی برخاستند، با این‌که از اولین کسانی بودند که با مراجعه به کتاب‌هایشان، دلایل قطعی و نشانه‌های ظهور پیامبر خاتم را تشخیص دادند» (حسینی عاملی، ۱۴۰۲: ج ۴، ۱۲۲) اما دلیل چه بود که با وجود تشخیص دادن حقانیت اسلام و پیامبرش، چنین با آن مخالفت ورزیدند. این دلایل را فهرست‌وار با اندکی تغییر از کتاب حسینی عاملی، نقل می‌کنیم:

یهودیان صدر اسلام تشخیص داده بودند با دینی مواجه شده‌اند که نظام اجتماعی کاملی برای زندگی دارد. نظامی که از لحاظ اقتصادی مستحکم و متوازن بود. با ربا و احتکار و برده‌داری مبارزه می‌کرد و برای مستضعفان و نیازمندان مستمری معین کرده بود. عامل دیگر افزایش حسادت از افزایش قدرت روزافزون اسلام و مسلمین بود. همچنین با آمدن اسلام قبایلی همچون اوس و خزرج، دشمنی‌های دیرینه را کنار گذاشتند و الفت میانشان حکمفرما شد (مطابق آیه ۶۳ سوره مبارکه انفال) و در پی صلح این دو قبیله و ناامیدی از آرزو و انتظاری که یهودیان داشتند مبنی بر این‌که پیامبر آخر زمان از میان بنی‌اسرائیل مبعوث خواهد شد، با پیامبر اکرم عناد ورزیدند و از گفته‌های قبلی خود عدول کردند و آیات و نشانه‌های تورات را که نشان‌دهنده حقانیت پیامبری محمد(ص) بود، نادیده گرفتند.^۹

۳. دشمنی معاویه با خاندان علی(ع): «سیاست زمامداری معاویه چنان اقتضا داشت که توجه مردم را از مکتب اهل بیت به سوی مکتب خلفا بگرداند. همچنین او سخت

نیازمند این بود که بینش و برداشت مسلمانان را درباره امام و رهبرشان هرچه بیشتر تغییر دهد. زیرا مسلمانان، پیامبر خدا را کاملترین الگو برای پیشوایی و رهبری می‌شناختند ... گناهی از حضرتش سر نمی‌زد و در مسیر میل و خواسته‌های دلش گام بر نمی‌داشت. اینها و جز اینها بودند که به غیر از منحرفان از امت، دیگر مسلمانان را از تبعیت از معاویه و پذیرش او به عنوان پیشوا و امام، و بدتر از همه ولایتعهدی فردی چون یزید ... باز می‌داشت» (عسگری، ۱۳۷۵: ج ۲، ۸۴) «معاویه در دوران خلافت ممتد و بلامانعش افرادی را برای جعل حدیث به نفع خلفا مأمور ساخت و به استانداران و فرمانداران و به خطبا و گویندگان نیز دستور داد که این احادیث را در میان مردم منتشر سازند و در ضمن نماز جمعه به سمع مسلمانان برسانند» (نجمی، ۱۳۹۰: ۲۸۸)

۴. افسانه‌پردازی مسلمانان و انتساب آن به امامان شیعه به جهت مقبولیت ائمه اطهار: در تفاسیری هم که به امامان منسوب هستند گاهی متوجه می‌شویم که برخی از این احادیث و اسرائیلیات وارد شده است. دلیل خاصی که آیت‌الله معرفت ذکر کرده است این است که کذاب‌ها وقتی مقبولیت آل‌رسول را در بین عوام و خواص، مشاهده کردند، باطیل و ساخته‌های خود را با نام ایشان وارد کتب نمودند که در اکثر آنها تناقض با قدسیت اسلام و مبانی حکمی اسلام مشاهده می‌شود که با طبع سلیم و عقل بالغ مغایر است. (رک: معرفت، ۱۴۱۸ق: ج ۱، ۴۷۶)

۵. علاقه ذاتی انسان به قصه و قصه‌پردازی: «قصص در نگاه قرآن عبارت است از بیان ماجراهای گذشته از حیث عبرت گرفتن و پی‌گیری و بیان یک حقیقت تاریخی از زوایای گوناگون، برای شکوفایی انسان، از بعد هدایتی می‌باشد. لذا درصدد بیان ماجرا به‌طور کامل نیست، بلکه آن بخش‌هایی از ماجرا را برمی‌گزیند که هادی و مربی باشد» (اشرفی، ۱۳۸۵: ۱۱۰) ولی با توجه به فطرت انسان، ذهن مسلمانان صدر اسلام و در

نتیجه دیگر مسلمین، فقط با صورت داستان پر گشته، از جنبه‌های هدایتی آن فارغ، و خواستار تکمیل داستان و دانستن زوایای تاریک و مسکوت آن گشتند. «برای دانستن کلیه این مسائل هیچ راهی بجز نقل از صحابه و تابعان وجود نداشت و متقدمان در این باره مجموعه‌های کاملی فراهم آوردند، ولی با همه اینها کتب و منقولات ایشان مشتمل بر غث و سمین و مردود است و سبب آن این است که قوم عرب اهل کتاب و دانش نبودند، بلکه خوی بادیه‌نشینی و بیسوادی بر آنان چیره شده بود... آن وقت این‌گونه موضوعات را از کسانی می‌پرسیدند که پیش از آنان اهل کتاب بوده‌اند و آنها اهل تورات از یهودیان و کسانی از مسیحیان‌اند» (ابن خلدون، ۱۳۸۸: ج ۲، ۸۹۱)

به گفته ابن خلدون چون افسانه‌ها و داستان‌های اساطیری مربوط به احکام اسلام نبود و ربطی به احکام عملی شرع مقدس نداشت، به دنبال جستجو و کشف حقیقت نرفتند و کار تا آنجا پیش رفت که مفسران، کتاب خود را از این‌گونه خیال‌بافی‌ها انباشتند، فرآیندی که شروع آن از سومریان و بابلیان شروع شده به یهود رسیده است و به اسلام رسوخ کرده است. «برخی مطالب یهودیت و نصرانیت چنان در اسلام رسوب کرده که رنگ خاص خود را به اسلام منتقل کرده و در مدتی دراز علمای دین بدون توجه به این غایله و نتایج شوم آن، آنها را به عنوان معارف اسلامی پذیرفته‌اند» (کمالی، ۱۳۷۸: ۳۵۵) «بدتر آنکه همه این گویندگان یهود از عالمان ایشان نبودند و در میان ایشان بسیاری عامیان بی‌دانش بود که مانند اقوام دیگر انباری از افسانه و خرافات بودند و آنها را به نام معلومات مذهبی یهود عرضه می‌داشتند، و مسلمانان هم با سهل‌انگاری آنها را بر حجم تفسیر می‌افزودند» (همان)

ب) اسرائیلیات داستان ابراهیم

ب-۱) نام و نام پدر

نام وی از نظر مسلمانان «ابراهیم بن تارح بن ناحور بن ساروح بن اغور بن فالج بن عابر بن شالح بن ارفخشذ بن سام بن نوح» (مقدسی، ۱۳۸۶: ۴۳۹) منطبق بر نظر دانشمندان یهود است «أبرام به معنی پدر عالی یا ابراهام به معنی پدر جماعت بسیار، یا ابراهیم پسر ترح از نسل سام پسر نوح بود، وی بانی و موجد و رئیس عظیم طایفه یهود و بنی اسماعیل و سایر طوایف عرب بود» (قاموس کتاب مقدس) و به نظر میبیدی «سریانی است و معنایش اب رحیم» (میبیدی، ج ۱، ۳۴۶) که حاء به هاء بدل گشته است.

آنچه مورد اختلاف است، نام پدر ابراهیم می باشد. تورات و دانشمندان، نام وی را تارخ یا تارح ذکر کرده اند (سفر پیدایش، باب ۱۱) و قرآن در آیه ۷۴ سوره مبارکه انعام، از آزر سخن گفته است که علمای یهود چنین موضع گیری کردند «الیعازر نام خادم اوست و نام پدر ابراهیم، تارح بوده است» (خزائلی، ۱۳۸۹: ۶۷) «ابواسحاق زجاج (وفات ۳۱۱ق) گفته است که نسب شناسان به اجماع، نام پدر ابراهیم را تارح یا تارخ ذکر کرده اند. اما امام فخر رازی سخن زجاج را رد کرده، این اجماع را که بیکی از دو نفر از قبیل وهب و کعب منتهی می شود حجت ندانسته، احتمال داده است که روایات آنان مستند به اخبار یهود و نصاری باشد» (همان: ۵۶)

مفسران توجیه دیگری می نمایند: «سلیمان تیمی: معنی آزر سب و طعن است، هو المخطیء المعوج فی کلامهم، یعنی: و اذ قال ابراهیم لأبیه المخطیء المعوج» (میبیدی، ۳، ۴۰۲) خزائلی مطلب گذشته را چنین نقد می کند «وصف بودن آزر، مستلزم آنست که حضرت ابراهیم نسبت به پدر خویش ادب فرو گذاشته ویرا را دشنام و ناسزا گفته، این امر گذشته از آنکه با مقام حضرت ابراهیم مناسب نیست با طرز مکالمه ابراهیم که در

آیات دیگر نقل شده است کاملاً مباین است دارد» (خزائلی، ۱۳۸۹، ۵۷) در صورت پذیرفتن وصف «خطاکار» و «کج‌اندیش» برای آزر، چنین استنباط می‌شود که واصفِ وصفِ آزر، ابراهیم نبوده، بلکه کلام وحی است و نه ابراهیم که توصیف‌کننده پدر ابراهیم می‌باشد، یعنی می‌فرماید: زمانی که گفت ابراهیم به پدرش، پدری متّصف به صفت مذکور. در آن‌هنگام آزر وصفِ لفظِ آب (موصوف) می‌شود و خداوند، پدر ابراهیم را به آن صفت، توصیف می‌نماید.

علامه طباطبایی با استناد به آیه ۴۱ سوره مبارکه ابراهیم، می‌گوید: «این آیه دلالت دارد بر اینکه ابراهیم فرزند آزرِ مشرک نبوده، زیرا در این آیه برای پدرش طلب مغفرت کرده است، در حالی که خودش سنین آخر عمر را می‌گذراند و در اوایل عمر بعد از وعده‌ای که به آزر داده از وی بیزاری جسته است» (طباطبایی، ۱۲، ۱۱۴)

توجیه دیگر: «آزر نام صنم است و موضعه نصب علی اظمار الفعل، کأنه قال: و اذ قال ابراهیم لایبه اتخذ آزر الهأ» (مبیدی، ۳، ۴۰۲) (رک: لغت‌نامه دهخدا) (رک: طبرسی، ۱۴۳۰ق: ج ۴، ۶۸) «نظر اخیر را، طبری از قواعد عربیت دور می‌داند، چه تقدیم مفعول فعل بر همزه استفهام، بر حسب قواعد نحو عرب جائز نیست» (خزائلی، ۱۳۸۹: ۵۶)

البته نظر دهخدا و... مستلزم این نیست که آزر معانی دیگری نداشته باشد، نیز اینکه آزر را نام صنم دانسته‌اند، می‌تواند از مقوله مجاز تلقی شود، نام سازنده (تراشنده) بت را بر خود اطلاق کرده باشند. شیخ طوسی احتمال می‌دهد که لقب پدر ابراهیم، آزر باشد. (شیخ طوسی، بی تا: ج ۴، ۱۷۵) بعد از همه اینها، ظاهر قرآن آزر را آب (پدر یا عموی) ابراهیم دانسته است مطالب ذکر شده همه تأویل است.

ب-۲) ولادت ابراهیم

در سالروز توبه آدم، فرود نوح بر کوه جودی، توبه یونس، شکاف دریای بنی اسرائیل، «ابراهیم و عیسی» متولد شدند. (مبیدی، ۱، ۱۵۶) پس با توجه به داستان خلقت و خلقت آدم، ابراهیم نیز روز جمعه متولد شده است. «فقد روی ابی هریره قال: قال رسول الله (ص) خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه اهبط و فیه مات و فیه تیب علیه و فیه تقوم الساعة» (مبیدی، ۱۰، ۱۰۲) البته از روز ولادت ابراهیم و چگونگی آن در تورات، مطلبی به چشم نمی خورد و تقریباً هفتاد سال زندگی او را در خاموشی نهاده است.

نمرود که نامش در قرآن نیامده در خواب می بیند که «ستاره‌ای بر آمدی و نور آفتاب و ماهتاب ببردی» (مبیدی، ۳، ۴۰۳) در راستای آن، مدراش Haggadol باب ۱۱ نقل می کند «پیش از ولادت او منجمان به نمرود گفته بودند، کودکی در شرف به دنیا آمدن است که در آینده سلطنت او را منقرض خواهد کرد» (کهن، ۱۳۸۲: ۲۸) جهت جلوگیری از این تولد، نمرود «مردان را جمله بلشکرگاه خویش برد و موکلان برایشان گماشت» (مبیدی، ۳، ۴۰۳) اما روزی، آزر را از محاصره نظامی خارج نموده به شغلی می فرستد و وی از فرصت استفاده کرده به اهل خانه سرکشی نموده، مباشرتی می رود «در آن مباشرت تخم ابراهیم بنهاد» (همان) کاهنان در آثار نجوم از تولد کودک مطلع شده به نمرود اطلاع می دهند. پس از تدبیراندیشی، تصمیم بر قتل هر کودکی که در آن سال از مادر زاییده شده، می گیرند، وی دستور قتل کودکان را صادر می کند «درباریان پیشنهاد می کنند که آن پسر به مبلغ گزافی از پدرش خریداری شود و بقتل رسد» (خزائلی، ۱۳۸۹: ۷۰)

پدر، ابراهیم را در سوراخی از لانه حیوانات، یا در غاری در شهری مبارک به نام ایلیا - هم‌نام پیغمبری - در «بیت‌المقدس» (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۷۶) مخفی می‌نماید (ابراهیم مدت سه‌سال با دایه خود در غاری به سر برد) (کهن، ۱۳۸۲: ۲۸) منابع اسلامی شرایط را برای زندگی ابراهیم جهت بزرگتر کردن شأن وی، سخت‌تر نموده‌اند غار را تبدیل به سوراخی، یا لانه حیوانی کرده‌اند آن هم بدون دایه، مدت سه سال را هم هفت سال نموده‌اند، در چنین شرایط سختی معجزه‌ای مدد رسان وی می‌شود «وی انگشتان خود در دهان گرفته، از آن شرابی درمی‌کشید و می‌خورد. از یک انگشت شیر، از دیگری آب، از دیگری عسل، از دیگری گاوروغن، و از دیگری خرما» (میبدی، ۳، ۴۰۴)

ب-۳) ابراهیم لاحب‌گو یا در نظر اسرائیلیات مشرک

میدر اش هگادول، داستان را این‌گونه، پیش می‌برد «هنگامی که از غار بیرون می‌آید اندیشه‌اش پیوسته متوجه راز آفرینش جهان بود، ابتدا بر آن شد که کلیه ستارگان و ماه و خورشید را پرستش کند تا هنگامی که دریابد کدام یک از آنها آفریدگار جهان هستند» (کهن، ۱۳۸۲: ۲۸) سیر زمانی تفکر ابراهیم که از ظلمت شب جهل شروع شده به سپیدی روز دانش و شناخت ختم می‌شود، جالب توجه است. تشبیه نادانی به شب، و دانش و فهم به روز، در ادبیات بسیار آمده است. پس از نظاره در کار فلک می‌گوید: «بیگمان اینها همه آفریده هستند و آفریدگار و خدایی دارند» (همان) مفسرین تورات در صدد اثبات قدرت خرد و اندیشه می‌باشند و ضعف آموزش مکتبی را گوشزد کرده، چه بسا اعتقاد دارند که شناخت خداوند با استفاده از عقل، ارزشی فراتر از شناخت، با وسیله وحی، الهام و شهود دارد «او به مدد عقل خویش خدا را شناخت» (همان، ۲۹)

اما گفته ایشان که ابراهیم، خواست ستارگان و ماه و خورشید را پرستش کند، درحالیکه دانشمندان یهود متعصب، با سیر خداشناسی استدلال‌گونه، نه شرک‌آلود ابراهیم بسیار آرام برخورد نمودند، مفسرین و محدثین را به افراط افکند «سیر سلوک مذهبی ابراهیم، او را به این مرحله رسانید که به یک خدای واحد و محافظ کل معتقد شود» (ناس، ۱۳۸۸: ۴۸۹)

ب- ۱-۳) دفاع قرآن از شناخت شرک‌سوز ابراهیم

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرَ اتَّخَذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * وَكَذَلِكَ نُرَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى الْكَوْكَبَ قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفَلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لئن لم يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (انعام، ۷۹-۷۴)

شبهه‌ای که از اسرائیلیات بر آیات کامل و واضح قرآن وارد شده است، این است که ابراهیم خواسته‌است ستاره و ماه و خورشید را پرستش کند. پس ابتدا، مشرک بود و سپس حنیف گشته است. «قوله للزهرة: هذا ربِّي، و للقمر: هذا ربِّي و للشمس: هذا ربِّي» (مبیدی، ۷، ۱۱۸) در تفسیر ابوالفتوح آمده است « آنچه معتمد است آن است که ابراهیم این سخن در زمان مهلت نظر گفت و آنکه که خدا را نشناخت و نظر نکرده بود برای آنکه ممکن نیست که توان گفتن که خدایتعالی ابراهیم را عالم آفرید» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۳ق: ج ۴، ۴۶۷) در حالی که آیه ۷۴، نشان می‌دهد که ابراهیم در حال گفتگو با آزر است. و سیر آیات، نشان‌دهنده دلیل‌گویی است. «حضرت ابراهیم در مقام

مجادله و مناظره با قوم مشرکین بوده و می‌خواست یک جو متشنج استدلالی و فکری به وجود آید و آنها را از کنج خلوت پندارهای غلطشان به صحنه بیاورد تا در تکاپوی انتخاب خدای خود، از حالت جمود فکری به حرکت درآمده و همصدای ابراهیم شوند. لذا انگشت روی احساسات و عرق اعتقادیشان گذاشت تا آنان را به اندیشه وادارد و بیان‌دیشند و عاقلانه‌تر زندگی کنند و خدایی را هم که برمی‌گزینند منطقی‌تر باشد» (معرفت، ۱۳۸۸: ۲۲۷)

قرآن حکیم، اولاً- ابراهیم را صاحب علم‌التوحید و معرفت‌الهی، معرفی می‌کند «ای پدر از وحی خدای تعالی بمن آن آمد که بتو نیامد، و من آن دانم که تو ندانی از علم توحید و معرفت خدا» (میبیدی، ۶، ۵۰) (آیه ۴۳ مریم)

ثانیاً- مطابق آیه ۵۱ سوره انبیاء، ابراهیم را از پیش راه‌شناسی و به‌دانشی عطا فرموده‌اند «او را توفیق دادیم تا راست‌راهی یافت و بهی کار خویش بدانست از کودکی پیش از بلوغ آنگه که از سرب بیرون آمد و گفت: انّی و جّھت و جھمی» (همان، ۲۶۱) معنی ظاهری آن است که قبل از موسی و هارون، ابراهیم راه خویش را یافته بود، مفسّرین و عرفا معانی باطنی بر آیه متصوّر شده‌اند «خلیل هنوز در کتم عدم بود که خیاط لطف ازل صدره توحید وی دوخته بود» (همان، ۲۷۲)

قرآن پاسخ شبهه را در آیه ۶۷ سوره مبارکه آل‌عمران، فرموده است: «ربّ العالمین گفت: که دین شما دین ابراهیم نیست، که شما مشرکانید و ابراهیم هرگز مشرک نبود» (میبیدی، ۲۰۶، ۲) و در آیه ۳۸ سوره یوسف به شهادت یوسف(ع)، تأکید می‌فرماید: و پی‌برنده‌ام بکیش پدران خویش هرگز نبود ما را که انباز گیریم با خدای تعالی هیچیز (به نقل از کشف‌الاسرار)

اما در تفسیر چنین آمده است: ابراهیم سربی «چون فرا سخن آمد، روزی با مادر گفت: من ربّی؟ قالت: انا. قال فمن ربّک؟ قالت: ابوک. قال: فمن ربّ ابی؟... قال: نمرود. قال فمن رب نمرود؟ فلطمه لطمه و قال له: اسکت» (میبدی، ۳، ۴۰۴)

ریشه: در تفاسیر تورات مشابه این گونه حجّت‌آوری‌ها دیده می‌شود «داستان محاجّه ابراهیم با نمرود در مدرّاش هاگادال موجود است، با این تفاوت که در قسمت دوم محاجّه، ابراهیم به نمرود می‌گوید: ای پسر کوش، اگر تو خدا هستی، پدرت را زنده کن» (خزائلی، ۱۳۸۹: ۶۴) با تفاوت در ظاهر، و مشابهت در هدف، آمده است: «نمرود گفت چون نمی‌خواهد بت‌ها را پرستش کند پس آتش را عبادت کند، ابراهیم گفت: بهتر است عبادت آب که آتش را خاموش می‌کند بپردازیم. نمرود به او گفت: پس آب را پرستش کن. ابراهیم پاسخ داد: نیکوتر آن است که ابر را عبادت کنیم که آب را در خود حمل می‌کند، نمرود گفت: ابر را پرستش کن، ابراهیم گفت: پس به جا است که باد را عبادت کنیم، زیرا که ابر را پراکنده می‌سازد. نمرود گفت: پس باد را پرستش کن، ابراهیم گفت: پس بهتر آن است که به عبادت انسان که باد را در خود حمل می‌کند بپردازیم (برشیت ربا، ۱۳: ۳۸)» (کهن، ۱۳۸۲: ۲۸)

تفاسیر: در احتجاج، ابراهیم، از حجّتی به حجّتی عدول کرده است. عدّه‌ای آن را دالّ بر ضعف وی گرفته، گفتند وی درمانده شد. به خاطر رفع این درماندگی، میبدی گفت «ابراهیم ازین سخن برگشت و حجّتی دیگر آورد نه عجز و درماندگی را» (میبدی، ۱، ۷۰۴)

رجوع به داستان سرب: «چون هفت ساله شد، از مادر و پدر درخواست تا او را از آن سرب بیرون آرند، او را بوقت آفتاب فرو شدن بیرون آوردند. شتران و اسبان و گوسفندان را دید، گفت: ناچار این را خداوندی و آفریدگاری است. پس در آسمان و

زمین و کوه و صحرا نظر کرد، گفت: این را ناچار... پس شب در آمد و مشتری برآمد و بروایتی زهره، گفت: «هذا ربّی» (میددی، ۳، ۴۰۵) تا اینکه ستاره افول کرده، ابراهیم از افول‌کننده تبرّی می‌جوید. این امر با دیدن ماه و خورشید نیز ادامه می‌یابد و ابراهیم در مقابل هریک، لاجب‌گویان، گریزان، ذاهبُ الی ربّه می‌شود. تا اینکه خدای با وی سخن گفته، ابراهیم خویشتن را بدو می‌سپارد. پس از اتکال ابراهیم، هدایت الهی دستش گرفته، او را به سرمنزله وحدت می‌رساند. «بر آسمان نگرست، آفتاب دید و مهتاب و ستارگان... بنظر اعتبار و استدلال در آن نگرست، یقین وی بیفزود، که آن را کردگاری است دارنده داننده» (میددی، ۳، ۴۰۲) تا به زبان حال چنین استدلال نمود «هذا دلیل علی ربّی، لأن ربّی لم یزل و لایزال و هذا قدأفل، لاجب‌الافلین» (همان، ۴۰۹)

احتجاج ابراهیم در زمان طفولیت و خردسالی نبوده بلکه در مقابل قوم خویش، در کسوت راهنمای الهی با زبان ایشان یعنی زبان استدلال، سخن گفته‌است و اگر در طفولیت بوده، در چند سال اولیّه زندگی، مقامات علمی - شهودی را طی کرده، به جایگاه شناختی و ایمانی رسیده، برای راهنمایی عموم مبعوث شده است، چنانچه میددی نقلی دارد در تأیید این نظر: «یک قول آن است که بر جهت تویخ گفته و انکار فعل ایشان. الف استفهام در آن مضمّر است یعنی: اهذا ربّی؟ قول دیگر آن است که این بر سبیل احتجاج گفت بر ایشان، که ایشان اصحاب نجوم بودند و تدبیر خلق از آن می‌دیدند گفت: هذا ربّی فی زعمکم» (همان، ۴۰۵) یعنی بتدریج جهل و خطاء را، ابتداء با تعظیم نهادن به مسایل معظّم ایشان، سپس با استدلال بر ضعف و ناتوانی، آشکار کرد. در ادامه تمثیلی آورده که، حواری، بتی را تعظیم کرد تا بتدریج پیشروی قوم بت پرست شد. کاری صعب پیش آمد، گفت پیش بتان تضرّع نمایم و حلّ مشکل را خواهیم. چون پاسخی نشنیدند، خدای مستجیب و کافی را به ایشان نشان داد و آنها را

به حضرت احدیت رهنمون شد. تفسیر منسوب به امام صادق (ع) نیز الف استفهام مقدری برای هذا ربی، در نظر می‌گیرد. (رک: امام صادق، ۱۳۸۷: ۱۰۲)

میدراش هگادول ابراهیم را خداجویی عاقل معرفی کرده است و هدف ایشان اثبات این است که «انسان می‌تواند به فراست و هوشیاری روحانی خود وجود خدا را درک کند» (کهن، ۱۳۸۲، ۲۸) در راستای آن میبیدی از قول واسطی می‌نویسد: «چون آن همه دلایل در راه خلیل آمد، کوکب و قمر و آفتاب، بهر دلیلی که می‌رسید در وی همی‌آویخت که: هذا ربی چون از درجه دلایل برگذشت، جمال توحید بدیده عیان بدید» (میبیدی، ۳، ۴۱۰) دلیل سوزی، دلیلی است برای اثبات، همانند برهان نقض در علم ریاضی بدین صورت که فرد استدلالی، پس از پیدا نکردن دلیلی بر نقض قضیه، آن را ثابت می‌کند. به بیان دیگر اگر کسی بتواند خدایی شریک احدیت پیدا نماید، در نتیجه خدایی هر دوی ایشان باطل می‌گردد، ولی در صورتی که خدایی یافت نشد، آنگاه خدایی حضرت سبحان، اثبات می‌گردد.

ابراهیم، آویزشی در ستاره، مه و مهر نداشته است. او سخن به طریق برهان نقض گفته است و برهان نقض خویش را چنین مطرح ساخته است که آیا آفل اول می‌تواند خدا باشد؟ جواب: نه. آفل دوم و آفل سوم؟ جواب: نه. پس آفلین را پای بر منصب خدایی نیست. در نتیجه آفل، خدا نیست و خدایی که هست آفل نخواهد بود. حال اگر افول کننده دیگری از مقابل دیدگان ایشان می‌گذشت، ابراهیم آنها را مثالی بر برهان نقض خویش در نظر می‌گرفت، بدلیل اینکه مردم آن عصر به نجوم و ستارگان علاقه و احتمالاً مطالعاتی داشته‌اند ابراهیم خواسته است گزینه‌های اصلی و مثال‌های عام ایشان را نقض نموده، خدای افول‌ناپذیر را اثبات نماید. زیرا ابراهیم پیامبر، خدای را به وحدت شناخته، اکنون به مردم توضیح می‌دهد و خداوند نیز در قرآن برای مشرکان

آینده، توحید را با استفاده از نمودار برهان ابراهیمی، ترسیم می‌نماید. واضح‌تر نمی‌توان گفت که صدمه تفسیر توراتی با کمک ناآگاهانه واسطی بر پیکره نبوت، جبران‌ناپذیر خواهد بود. زیرا مفسر تورات و واسطی ابتدا شرکی بر ابراهیم متصور شده، در نهایت، وی را از شرک بری می‌کنند. «قیاس صحیح روا باشد و عین طاعت بود، چنانکه ابراهیم(ع) کرد: چون غروب کواکب و شمس و قمر دید دلیل گرفت بر حدوث آن از آن برگشت و روی در طلب حق‌نهاد» (همان، ۵۶۷) «گفت: هذا ربّی - قیل فیہ اضمارٌ یعنی یقولون هذا ربّی - می‌گویند این بیگانگان که این خدای منست! نیست که این از زیرینان است و من زیرینان و نشیب گرفتگانرا را دوست ندارم» (مبیدی، ۱، ۳۵۱)

اهل تصوّف نیز در این ورطه، در بیان صحو و سکر، چنین می‌گویند «پس چه عجب اگر از سرمستی و عربده بیدلی در ماه و ستاره نگرست و گفت: هذا ربّی، مست چه داند که چه گوید و گر خود بدانستی پس مست کی بودی؟» (همان)

ب - ۴) ابتلای ابراهیم بکلمات

آیه ۱۲۴ سوره بقره «بیازمود ابراهیم را خداوند او بسخنائی چند و فرمانی چند آن را بسر برد و فرونگذاشت گفت خدای عزوجل من ترا خواهم کرد مردمانرا پیشوائی در دین. گفت و از فرزندان من هم. گفت خداوند نرسد پسند من و نیکبختی در دین من به بیگانگان» بابتی شده است برای ورود اسرائیلیات پردازان «الله تعالی فرمان داد ویرا بده چیز از تطهیر و تأدیب، پنج در تن و پنج در سر. آب در دهن کردن و در بینی کردن و مسواک کردن و شارب گرفتن و موی سر بدو شاخ کردن. ختنه کردن، ناخن بریدن و موی زیر دست کندن و زیر آزار ستردن و بآب استنجا کردن» (مبیدی، ۱، ۳۴۴)

سعید مسیب نتیجه گرفته است که ابراهیم در ۱۲۰ سالگی خویش را با تیشه نجاری

ختنه نموده است (همان، ۳۴۵) و این امور را افتخار و باعث اخذ درجه امامت وی می‌داند: ابراهیم اولین کسی بود که میهمان پذیرفت، ختنه کرد، سبیل کوتاه نموده، ناخن گرفت موی تراشید و سپید موی شد، و ملت را بر پیروی دین ابراهیم تشویق می‌نماید. ابن عباس اضافه کرده، اول کسی که تلیت خورد، ابراهیم بود. مکان ختنه وی را نیز مشخص کرده‌اند و از همه جالب‌تر اینکه ختنه را علامت «اهل الاسلام» (میبیدی، ۵، ۴۶۸) شمرده‌اند. مقاتل نیز بلیه ختنه را هم‌طراز انداخته شدن ابراهیم در آتش و ذبح فرزند آورده است (میبیدی، ۷، ۱۱۸)

ب-۴-۱) تورات، ریشه سنت ختنه:

«خداوند به ابراهیم فرمود: وظیفه تو و فرزندان و نسلهای بعد، این است که عهد مرا نگاه دارید. تمام مردان و پسران شما باید ختنه شوند تا بدین وسیله نشان دهند که عهد مرا پذیرفته‌اند» (سفر پیدایش، ۱۱، ۱۷-۹) «رفائل، مأمور شفای بیماران است، به دیدن ابراهیم رفت، وی را از ناراحتی و کسالتی که پس از ختنه شدن به او دست داده بود شفا داد» (کهن، ۱۳۸۲، ۷۳) به اذعان تورات در آن زمان ابراهیم نودونه ساله بود و اسماعیل سیزده ساله که همه ذکور منزلش را ختنه کرد و پس آنکه اسحاق نیز به دنیا آمد درباره او نیز این امر محقق شد. در صحیح بخاری از ابوهریره نقل شده است: «قال رسول الله: اختتن إبراهيم عليه السلام وهو ابن ثمانين سنة بالقدم» (بخاری، ۲۰۰۸: ۸۲۱)

تفکر انجیلی، می‌گوید که سنت ختنه در راستای داستان خشم آدم از جسد و بدنش می‌باشد، بدنی که روح را نافرمانی کرده، باعث وقوع زلت شده است «پس سوگند یاد کرد و گفت بخدای که می‌بُرم ترا» (برنابا، ۲۷، ۴) بنابراین آدم ابوالبشر قصد بریدن اندام می‌نماید که فرشته او را برحذر داشته و بخاطر خلاصی از سوگند «باو نشان داد زیادی جسد او را پس برید او را» (برنابا، ۲۳، ۸) در این صورت ابراهیم اول کس نبود که ختنه

کرده است زیرا به خاطر دستور الهی آدم، ذریهٔ وی ملزم به عمل ختنه گردیدند که به اذعان انجیل تا زمان ابراهیم این سنت رفته‌رفته رنگ باخت تا اینکه ابراهیم سنت مزبور را احیا نمود.

تعبیرات سخیف ختنه: «ابراهیم را بآن حنیف خوانند که مختتن بود» (میسدی، ۲، ۱۵۶) پس آدم نیز امام حنیف بوده است! در منابع تفسیری تورات نیز به چشم می‌خورد «کسی ختنه شده باشد، ممکن است رنج او در جهنم کمتر شود... در جهان آینده، ابراهیم خلیل در مدخل جهنم می‌نشیند و نمی‌گذارد که هیچ فرد یهودی ختنه شده‌ای بدانجا فرود آید. دربارهٔ اشخاصی که مختون هستند ولی زیاده از حد خطا کرده‌اند، قلفهٔ (پوست ختنه‌گاه) کودکانی را که قبل از ختنه شدن مرده‌اند گرفته، آن را روی افراد فوق‌الذکر می‌گذارد و ایشان را بجهنم سرازیر می‌کند (برشیت ربا، ۴۸: ۷ یا ۸)» (کهن، ۱۳۸۲: ۳۸۵) یا «ابراهیم خلیل، برای رهائی ارواحی که محکوم به عقوبت کشیدن در جهنم هستند کوشش می‌کند، بغیر از آنانکه پوست ختنه‌گاه خود را کشیده‌اند تا که نامختون بنظر آیند (عرووین، ۱۱۹ ال)» (همان)

یا «خداوند به ابراهیم وحی کرد: که زمین بر من شکایت نموده که از دیدن عورت تو خجالت می‌کشد. پس میان خود و زمین، حجاب قرار بده. ابراهیم یک چیزی بزرگتر از پیراهن و کوچکتر از لباده درست کرد پوشید که رانهایش را پنهان می‌کرد، کمی بلندتر از زانو» (حرعاملی، ۱۳۸۶: ۵۰)

اندام‌بری دیگری با تأیید ابراهیم! صورت گرفته است «روزی ابراهیم، اسمعیل را بر دامن نشانند و او را نواختی کرد که زیادت از نواخت اسحق، ساره آن بدید و خشم گرفت، سوگند یاد کرد که از اندام هاجر پاره‌ای ببرم و خلق وی بگردانم، پس از گفت

خویش پشیمان گشت و عذر خواست، ابراهیم تصدیق سوگند ویرا گفت: هر دو گوش وی سوراخ کن، آن خود سستی گشت نیکوپسندیده در زنان» (میبدی، ۵، ۲۷۰)

طبری اذعان می‌دارد: ساره پس از ادای سوگند، پاره‌ای از فرج وی را برید تا او را آرزوی مردان کمتر بود. هر زنی که از وی نبریده باشند او را آرزوی جماع بیشتر باشد. در ادامه، داستانی از زمان رسول اکرم نقل می‌کند: زنی بود در مدینه که زنان را ختنه می‌کرد، بدستور پیامبر ملزم شد که از اندام بسیار نبرد و به لختی کفایت نماید. بلعمی در ترجمه خویش اصلاحیه‌ای آورده که ختنه نه به خاطر کم شدن شهوت، بلکه به خاطر آن است که زنان «پاکتر باشند، تا چون از جنابت فرج بشویند و طهارت کنند آن پلیدی آنجا نماند و گناه نشود» (طبری، ۱۳۸۹: ج ۱، ۱۵۲)

ب-۴-۲) ابتلا به اموال

مطابق تورات، ابراهیم، صاحب مال فراوان، گله‌های گوسفند، خد، حشم، می‌باشد «ابرام بسیار ثروتمند بود. او طلا و نقره و گله‌های فراوانی داشت» (سفر پیدایش، ۲/۱۳)

این مسأله در منابع اسلامی تجلی کرده است «گفته‌اند هفتصد هزار سر گوسفند داشت بهفت هزار گله با هر گله‌ای سگی که قلاده‌های زرین در گردن داشت» (میبدی، ۱، ۳۷۴)

با همین حساسگری امتحان و ابتلای وی را با اموال، موثق و متعالی جلوه دادند «او را فرمودند که دل از همه بردار و در راه خدا خرج کن و خلیل همه رادرباخت و هیچیز خود را نگذاشت» (همان، ۳۷۵) «جبرئیل آواز برآورد که یا قدوس! خلیل از لذت آن سماع بیهوش گشت، از پای درآمد، گفت: ای گوینده، یکبار دیگر بازگویی و این گله گوسفند با این سگ و قلاده زرین ترا جبرئیل یکبار دیگر آواز برآورد... گفت: یکبار دیگر بازگویی و این گله دیگر ترا، همچنین وامیخواست، تا سیصد گله همه بداد» (میبدی، ۲، ۷۲۵) جبرئیل از گرفتن گله امتناع می‌کند. ابراهیم

باز پس گیری هدیه عطا شده را از مردانگی ندانسته، گله را در کوه و دشت رها می‌نماید که آیندگان آیند و خورند «اکنون گوسپندان کوهی که در عالم پرکنده‌اند همه از آن نژاداند و هر که از آن صید گیرد و خورد تا قیامت مهمان خلیل است» (میبدی، ۱، ۳۷۶)

جالب اینجاست که مسترهاکس در ردّ این نظر که ابراهیم اربابی متمول بوده، در قاموس کتاب مقدس ذیل «آبرام» می‌نویسد «خدم و حشمش بسیار می‌بود بدان واسطه طوایف آن نواحی از روی میل وی را اکرام نموده بفرمانش گردن نهادند اما چون به نظر دقت ملاحظه نمائیم فی‌الحقیقه شخصی غریب و مسافر بوده جز مغاره مکفیله چیزی از زمین مالک نبود و در سادگی و کرامت و سخاوت و غریب‌نوازی معروف بود» (قاموس کتاب مقدس، ذیل ابرام)

ب - ۳-۴) ابتلا به ذبح فرزند

میبدی در پاره‌ای موارد، داستان‌های اسرائیلی را، اصلاح‌گونه‌ای کرده است اما در داستان ذبح، بخاطر تبیین و تحلیل اصول تصوف، قافیه را باخته، خود نیز علاوه بر تن دادن به اینگونه داستان‌ها مایه تولید و نشر اکاذیب گشته است «اما ابتلاء خلیل بذبح فرزند آن بود، که یکبار خلیل در جمال اسمعیل نظاره کرد التفاتیش پدید آمد آن تیغ جمال او دل خلیل را مجروح کرد، فرمان آمد که یا خلیل ما ترا از آزر و بتان آزری نگاه داشتیم تا نظاره روی اسمعیل کنی؟ رقم خلّت ما و ملاحظه اغیار بهم جمع نیاید» (میبدی، ۱، ۳۵۱)

تعبیری دیگر از سبب ابتلا به ذبح فرزند «چون ابراهیم گفت، خداوندا با من نمای که مرده چون زنده کنی، بسرّ وی ندا آمد که تو نیز بنمای که اسمعیل زنده را چون مرده کنی» (همان، ۷۱۹)

تعبیرات زیبای کشف الاسرار: «مال بمهمان داد و فرزند بقریان و تن بآتش نمرود و دل با حق پرداخت و شرایط آن بتامی بگزارد» (همان، ۳۴۶) تا خدای او را به دوستی گرفت. از امام حسن (ع) نقل کرده است: «ابتلاه الله بالكواكب و القمر و الشمس فاحسن القول فی ذلك، اذ علم ربّه دائماً لايزول، و ابتلاه بذبح الولد فصبر عليه و لم يقصّر» (همان، ۳۵۱) یا اینکه «خلیل گفت: خداوندا ابراهیم را نه تدبیر مانده است نه اختیار، اینک آدمم به قدم افتقار، بر حالت انکسار، خود را بیوکندم و کار خود بتو سپردم، و بهمگی بتو بازگشتم، فرمان آمد اکنون امتحان را پای دار!» (همان، ۳۷۵)

ب- ۵) سه دروغ منتسب به ابراهیم

از ابوهریره بشنویم: «ان رسول الله قال: لم يكذب ابراهيم الا ثلاث كذبات، في ذات الله: ائى سقيم و قوله: بل فعلهم كبيرهم و قوله لسارة: هذه اختي» (میبیدی، ۶، ۲۶۵) (صحیح بخاری حدیث ۳۳۵۸) (صحیح مسلم، ح ۶۰۳۹)

در صحیحین، مرجع این حدیث ابوهریره است و شاید منبع همه آنها حدیث نسبتاً مفصلی است در جهت اثبات فضل مقام شفاعت پیامبر بر دیگر انبیاء. خلاصه حدیث از این قرار است که در روز محشر، عالمیان، در جستجوی شفیع هستند تا آنها را از شدت روز قیامت برهاند. سراخ آدم (ع) می‌روند که ابوالبشر است. او می‌گوید که خداوند از من ناراضی است زیرا، عصیان کردم و از درخت ممنوعه، استفاده نمودم. سراخ نوح می‌روند، نوح نیز به این دلیل که نتوانسته، قومش را هدایت کند خود را لایق شفاعت نمی‌داند. سراخ ابراهیم می‌روند و او در پاسخ می‌گوید که مقام شفاعت از من سلب شده است زیرا، من سه بار دروغ گفته‌ام و ... موسی و عیسی نیز همین‌طور تا

محمد(ص) را یگانه شفیع می‌یابند. (صحیح بخاری، ح ۴۷۱۲) بنابراین ابراهیم به سه دروغ اقرار کرده‌است! اما سه دروغ چه بودند:

۱. داستان شکستن بت‌ها توسط ابراهیم: هر سال عیدی در میان قوم ابراهیم برپا می‌شد که عموم به بتخانه می‌رفتند و بت‌ها را سجده می‌کردند. آزر، ابراهیم را دعوت به شرکت در این مجمع می‌نماید که ابراهیم از بیماری، شکایت نموده، از حضور در بتخانه امتناع می‌ورزد، به تصریح قرآن کریم ابراهیم: «فَنظَرَ نَظْرَهُ فِي النُّجُومِ فَقَالَ اِنِّي سَقِيمٌ» (۸۸-۸۹ الصافات)

تعبیرات اسرائیلی: «ابراهیم از روی فریب بر عادت ایشان در مقیاس نگرست و در شمار نجوم» (مبیدی، ۸، ۲۸۵) پس بر توضیح می‌افزاید، وقتی ابراهیم در نجوم تأمل می‌نماید تشخیص می‌دهد، طاعون گریبانش را خواهد گرفت، مردم از طاعون و از وی می‌رمند «فتولوا عنه مدبرین» (الصافات ۹۰) گویا، رسالت ابراهیم، بدون نیرنگ و فریب امکان پذیر نیست! «ابن عباس گفت: قومی بودند که علم نجوم به کار داشتند و بهر کار که پیش گرفتند در آن نظر می‌کردند ابراهیم خواست معاملت با ایشان هم از آن طریق کند تا بر وی منکر نشوند و در دل ابراهیم بود که بتان ایشان را کیدی سازد» (همان، ۲۸۴)

آیات بسیاری در مذمت و نکوهش دروغ وارد شده، دروغگو موجب لعنت الهی گشته‌است «دروغ بر دو قسم است: یکی آنکه از بر خویش سخنی اختراع کند که آن را هیچ اصل نبود. دیگر قسم آن است که: در سخنی زیادت آرد یا از رُمت و قاعده خویش بگرداند و آن را اصلی باشد. این هر دو قسم ناپسندیده و نشان نفاق است» (مبیدی، ۲، ۲۰۴) مبیدی در این صفحات در باب دروغ فصلی مشبع آورده که گوشه‌ای

از آن بیان شد. «دروغ از گناههای کبیر است و پیغامبران معصوم بودند» (طبری، ۱۳۸۹: ۱۳۴)

منظری دیگر: «ایشانرا عیدی بود که هر سال یکبار اهل شهر در مجمعی بیرون از شهر حاضر می‌شدند چون از آنجا بازگشتند و در بتخانه رفتندی و بتانرا سجود کردند، آزر گفت ابراهیم را که اگر رغبت کنی درین عید ما مگر ترا دین ما و کاروبار ما خوش آید. ابراهیم با ایشان بیرون رفت در راه خویشان را بیفکند و گفت من بیمارم و از درد پای می‌نالید همه در گذشتند، از پی ایشان برفت و زیر لب گفت: تالله لاکیدن اصنامکم» (میبدی، ۶، ۲۶۲) میبدی بدون درنظر گرفتن نظر ابراهیم به نجوم، بیماری پای ابراهیم را راست دانسته، گفته است که ابراهیم از درد پای می‌نالید.

لغت سقیم: در المنجد آمده است: هو سقیم الصدر علی اخیه: کینه ورزید با برادرش. شاید منظور ابراهیم این است که من به این مراسم دل چرکینم. یا هنوز با شما هم اعتقاد نشده‌ام. یا در لسان‌العرب ابن‌منظور آمده است: و أسقم الرجل: سقیم أهله به معنی به تنگ آوردن. حوصله را سر بردن. یا در قاموس قرآن سیدعلی‌اکبر قرشی آمده است: سقم به معنی مرض بدن است اما مرض گاهی در بدن و گاهی در قلب می‌شود. پس در مورد ابراهیم می‌شود معنی کرد که فرمود: حالم مساعد نیست. پریشان‌حالم. طبری نیز در مجمع‌البیان به این موضوع اشاره دارد که منظور ابراهیم نامساعد بودن حال و احوال و حزن حاصل از اصرار اطرافیان مبنی بر پرستش بتی که نه می‌بیند و نه می‌شنود (رک طبری، ۱۴۳۰ق: ج ۸، ۲۲۷) در جوامع‌الجامع نیز اشاره کرده است که سقم، حالت مشرف به مریضی است. «و هو من معارض الکلام» (طبری، ۱۳۷۷: ج ۳، ۴۱۴) شیخ طوسی نیز با رد امکان دروغگویی پیامبران، استدلالی شبیه طبری دارد

«انی سقیم القلب مما أرى من أحوالكم القبيحة من عبادة غير الله...» (شیخ طوسی، بی تا: ج ۸، ۵۰۹)

۲- پس از اتمام مراسم عید، ابراهیم به بتخانه رفته، پیرو سوگند خود، تمامی بت‌ها را بجز بت بزرگ معدوم می‌سازد و تبر خویش را از دوش بت بزرگ آویزان می‌نماید. نمرود به ابراهیم مشکوک شده، او را فراخوانده، درباره ماجرای بتخانه تفتیش می‌نمایند، ابراهیم می‌گوید: «بل فعله کبیرهم هذا فسئلوهم ان كانوا ينطقون» (۶۲، انبیاء) قصه‌گویان ادامه آیه قرآن را چنین بسط می‌دهد که «غضب من ان تعبدوا معه هذه الصغار و هو اکبر منها فکسرهما» (مبیدی، ۶، ۲۶۴) کسانی پنداشتند ابراهیم مرتکب دروغ‌گویی شده است. یعنی وی با آویختن تبر، تقصیر را به گردن بت، انداخته است. «گویند قصدش این بود که خود را نشان دهد چرا که او این کار را کرده بود» (مقدسی، ۱۳۸۶: ج ۱، ۴۴۰) «ابراهیم اضافت فعل که با صنم کرد به شرط نطق کرد، یعنی که اگر صنم قدرت نطق را داشتی قدرت فعل نیز داشتی و این فعل وی کرده بودی» (مبیدی، ۶، ۲۶۵) «جمله «ان كانوا ينطقون» قید برای جمله «بل فعله کبیرهم» است و تقدیر آن چنین است که این کار را بت بزرگ کرده، اگر چنانچه بت حرف می‌زند و چون حرف زدن بت محال است، پس انجام این کار و هر کار دیگری نیز از آن محال است و آنگاه مفسرین جمله «فسئلوهم» را جمله معترضه گرفته‌اند» (طباطبایی، ج ۱۴، ۴۲۵) «کسایی وقف کند «بل فعله» یعنی فعله» (مبیدی، ۶، ۲۶۵) در تکمیل آن «فاعل در فعله محذوف است و تقدیر کلام «بل فعله من فعله» است، یعنی این کار را هر که کرده، کرده، آنگاه خودش ابتدا کرده و گفته: کبیرهم هذا فسئلوهم ان كانوا ينطقون» (همان، ۴۲۴) «این تأویل اگرچه نیکوست بعضی از علماء دین نپسندیده‌اند» (همان، ۲۶۵)

جای تأسف است اینکه بشنوید چرا این تأویل نسبتاً قانع کننده را نپسندیده‌اند! زیرا با حدیث نبوی منقول از ابوهریره سازگار نیست. حدیثی که، دروغ بر ابراهیم متصور بود. افسوس که خواهان آنند تا، دروغ سه‌گانه ابراهیم، کم‌رنگ نشده، به طور حتم اعمال شود! در ادامه برای توجیه دروغ ابراهیم، یوسف را نیز به دروغ متهم کرده، دروغ را مستند بر فرمایش رسول اکرم (ص) از گناهان صغیره شمرده‌اند و بر ارتکاب آن رخصت داده‌اند «ابراهیم را در آن کذب رخصت داد، همچنان که یوسف را رخصت داد در آنچه با برادران گفت: انکم لسارقون و لم یكونوا سرقوا» (همان)

۳- مطابق حدیثی که ابوهریره از پیامبر نقل کرده است، ابراهیم دروغ سوّمی گفته، در تورات، دوبار تکرار شده است یکبار در مصر «وقتی به سرزمین مصر رسید به سارای گفت: تو زن زیبایی هستی و اگر مردم مصر بهفمند که من شوهر تو هستم، برای تصاحب تو، مرا خواهند کشت، اما اگر بگویی خواهر من هستی، بخاطر تو با من به مهربانی رفتار خواهند کرد و جانم در امان خواهد بود» (پیدایش، ۱۲/۱۳-۱۱) یکبار هم در جرار «آنگاه ابراهیم بسوی سرزمین نِگب کوچ کرد و در بین قادش و شور ساکن شد. وقتی او در شهر جرار بود، ساره را خواهر خود معرفی کرد پس ایملک، پادشاه جرار، کسانی فرستاد تا ساره را به قصر وی ببرند» (همان، ۲/۲۰-۱)

در کشف‌الاسرار، آمده است «آنگه به مصر شدند و در مصر جبّاری بود از جبایره روزگار از این کافردلی کافرکیش گردنکش، با وی گفتند مردی رسیده و با وی زنی است سخت با جمال بغایت خوبی و نیکوئی، آن جبّار طمع کرد در وی، کس فرستاد و ابراهیم را بخواند و گفت این زن از تو که باشد؟ گفت: او خواهر من است، گفت اگر خواهرست او را آراسته بر من فرست تا در وی نگرم» (میبدی، ۵، ۲۶۹)

جای بسی شرمساری است که به پیامبر اولوالعزم و همسرش که ازدواجشان به دستور احدیّت و با صراحت وحی صورت گرفته، (میبدی، ۶، ۲۶۹) نسبت ناروای دروغگویی، تسلیم همسر به غیر، ضعف و سستی در مقابل ظالم و دادن پاسخ و توجیه نابجا در بیان علت ارتکاب گناه، وارد کنیم. البته تاریخ‌نگارانی هستند که وخامت مسأله را درک کرده، از ذکر اسرائیلیات سرباز زدند. مانند حمدالله مستوفی، که تعارض به ساره را به حاکم وقت نسبت داده، می‌گوید «در ساره طمع کرد و او را بقهر از ابراهیم بستند تا بدو دست دراز کند، بدعاء ساره دستش خشک شد» (مستوفی، ۱۳۸۷: ۲۹) با تکیه بر مستندات توراتی میراث گناه را به فرزندش، اسحق عطا می‌کند چنانکه وی نیز به همان گناه پدر، یعنی معرفی کردن همسر، بعنوان خواهر، دچار می‌شود (پیدایش، ۱۱/۲۶-۷)

ب-۶) آتش ابراهیم

پس از بت‌شکنی، آتشی مهیّا نموده، تصمیم بر سوزاندن وی می‌گیرند و چون «قصه» به آتش انداختن ابراهیم در تورات موجود نیست» (خزائلی، ۱۳۸۹، ۶۶) و قرآن نیز به جزئیات آن، اشاره‌ای ننموده، به همین خاطر اندیشه اسرائیلیات پردازان جولانگاه مناسبی برای شرح و بسط نطع بازی می‌یابند. مفسّرین قرآن دست‌اندر دست مفسّرین تورات به ذکر وقایع آتش می‌پردازند «قصه» به آتش انداختن هم در این کتاب [Haggadol] مندرج است اما بنابر مسطورات کتاب، شعله آتش به بدن ابراهیم نمی‌رسد و چون از آتش بیرون می‌آید مردم دختران و پسران خود را روی زانوی او می‌گذارند که آنها را خداپرست سازد» (همان، ۷۰)، داستان جزء به جزء شرح شده است بطوریکه نام پیشنهاد کننده این عقوبت گرفته تا نحوه جمع‌آوری هیزم، اندازه آتش،

مددرسانان ابراهیم و آتش و... از قلم نیفتاده است که البته هیچ گونه فایده تربیتی در پی نداشته، فقط سیاهکاری صفحات را بدنبال دارد.

«حظیره ای ساختند گرد آن دیوار برآوردند طول آن شصت گز. هرکسی از هر جانب هیمه کشیدند هم شریف و هم ضعیف یکماه، و گفته اند چهل روز و گفته اند یکسال و آن را بزرگ طاعتی می دانستند» (همان) «ان المرأة منهم كانت إذا مَرَضَتْ تَنْذِرُ لِنِ عَوْفِيَّتٍ لِتَحْمِلَنَّ حَطْبًا لِحَرِيقِ إِبْرَاهِيمَ» (ابن کثیر، بی تا: ۱۰۲) «پس دو سال هیزم گرد کردند تا چنان شد که به پادشاهی او اندر هیزم نماند» (طبری، ۱۳۸۹: ج ۱، ۱۳۷) بدلیل وسعت آتش، نزدیکی به آن محل امکان پذیر نبود، پس «متجنیق بساختند» (همان، ۱۳۸) از کعب الاحبار نقل است، همه موجودات در خاموش کردن آتش و نجات حضرت ابراهیم کمک می کردند مگر وزغ، که او در آتش می دمید تا شعله ور شود وی با این داستان اساطیری، ادعا دارد، پیامبر، امر فرمود «بقتل الوزغ، و قال کان ینفخ فی النار» (میبیدی، ۶، ۲۶۷) همین حدیث از عایشه نیز نقل شده که خود ابراهیم بر قتل وزغ دستور داده است (همان، ۸، ۲۸۶)

«جبرئیل آمد و طنفسه ای آورد از بهشت و آنجا بگسترانید و پیراهنی از بهشت در وی بپوشانید و او را بر آن طنفسه نشانند» (همان، ۶، ۲۶۸) این پیراهن را یعقوب، درون تعویذی بر بازوی یوسف، زمانی که وی را به چاه افکندند، بسته بود «جبرئیل آن تعویذ بگشاد و پیراهن بیرون آورد و در یوسف پوشانید» (همان، ۵، ۲۱)

نمرود اظهار عجز می نماید و چهارهزار گاو قربانی تقدیم می نماید. ابراهیم می گوید «خدای من از تو قربان نپذیرد که بر دین خویشی پس اگر با دین من آئی و او را توحید گویی بپذیرد» (همان، ۲۶۸) «بفرمود تا چهار هزار گاو بیاوردند و آن همه را قربان کردند و خدای عزوجل از وی نپذیرفت» (طبری، ۱۳۸۹: ج ۱، ۱۳۹) پس از اتمام

ماجرا جماعتی به وی ایمان آوردند یکی از ایشان لوط برادرزاده ابراهیم بود، «همچنین ساره، ابراهیم او را به زنی کرد بوحی آسمان و اوّل وحی که بابراهیم آمد این بود» (میبیدی، ۶، ۲۶۹)

ب-۶-۱) تأثر تصوّف از آتش

«جبرئیل براه وی آمد[در آتش] گفت: هیچ حاجت داری یا خلیل؟ گفت: بتو ندارم حاجتی. حسبی من سئوالی علمه بحالی! در آسمان غلغلی در صفوف فریشتگان افتاد، فرمان آمد که ساکن باشید! او خلوت‌گاه دوستی میطلبد» (میبیدی، ۱، ۳۷۷) «نفس تو بر مثال نمرود است و هواء نفس آتش است و آن دل سوخته تو خلیست. نفس آتش هوی بر افروخته و دل را با سلاسل مکر و اغلال شهوت در منجنیق معاصی نهاده و بآتش هوی انداخته هنوز یک گام نارفته عقل چون شیفتگان می‌آید بچاکری دل که: هل لک حاجه؟ دل جواب می‌دهد اما الیک فلا. چون دل بآتش هوی فروآید فرمان درآید که: یا نار کونی بردا. ای آتش هوی سرد باش بر دل که او خود سوخته محبت ماست. در ساعت فرو میرد و از میان جان عارف بوستانی عجب پدید آید» (میبیدی، ۶، ۲۷۴)

ب-۷) تولد اسماعیل

پادشاه مصر، هاجر کنیز را به ساره می‌بخشد، ساره به خاطر نازایی، هاجر را به ابراهیم تقدیم می‌نماید تا ایشان را فرزندی آید. اسماعیل حاصل این وصلت می‌باشد. با تولد اسماعیل، حسادت نیز بدنیا آمد و میان اهل کتاب آتش جدل، زبانه کشید «ابرام با هاجر همبستر شد و او آبستن گردید. هاجر وقتی دریافت که حامله است، مغرور شد و از آن پس، بانویش سارای را تحقیر می‌کرد» (پیدایش، ۴/۱۶) «سارای به ابرام گفت: تقصیر توست که این کنیز مرا حقیر می‌شمارد. خودم او را به تو دادم، خداوند خودش

حق مرا از تو بگیرد. ابراهیم جواب داد: او کنیز توست، هر طور که صلاح می‌دانی با او رفتار کن» (همان، ۵-۶/۱۶) خشم ساره از هاجر و تسلیم شدن ابراهیم در برابر همسرش، منجر شد ساره سوگند یاد کند بر پریدن اندام وی. میبیدی با سابقه ذهنی از خشونت ساره و خضوع ابراهیم، می‌گوید «اسمعیل زن خواست از جرهم، مادر وی هاجر از دنیا رفته، ابراهیم آن‌جا که بود از ساره دستوری خواست تا به مکه شود زیارت ایشان. ساره شرط کرده، با وی پیمان بست که زیارت کند و از مرکوب فرو نیاید تا بازگردد» (میبیدی، ۲، ۲۱۵)

ب-۸) تولد اسحاق

وعدۀ تولد اسحاق، در تورات تقریباً شبیه قرآن می‌باشد. این اتفاق زمانی است که ساره و ابراهیم بسیار پیر بودند و اسماعیل سیزده ساله. هرچند در تفاسیر موهوماتی افزوده شده است، اما نحوه تولد و زمان آن تفاوت چندانی ندارد. میبیدی نقل می‌نماید که ابراهیم کهنسال از خداوند درخواست فرزند می‌نماید و جهت برخوردار شدن از این نعمت «نذر کرد که الله را قربان کند و گفت: هو اذاً لله ذبیح» (میبیدی، ۸، ۲۸۹) نذر ابراهیم اساساً بی‌اعتبار و ناعاقلانه است و نذری حرام، که در کیش بت پرستان اجرا کنند همانگونه که پدر ابراهیم زمانی که همسرش باردار بود تمنی کرد که «اگر مرا پسری نیکو آید او را در پای نمرود کشم» (همان، ۳، ۴۰۹)

ابتدا به اعتقاد تاریخی مسیحیان و یهودیان نسبت به اسحاق و اسماعیل پرداخته، سپس نکته‌ای که باعث مجادله‌های فراوان گشته، یعنی ذبیح، را مورد مذاقه قرار می‌دهیم. «ابراهیم دو پسر داشت، یکی از کنیز خود و دیگری از زن آزاد. پسر کنیز به طور عادی متولد شد، اما پسر زن آزاد، بنابر وعدۀ مخصوص خدا تولد یافت»

(غلاطیان، ۲۳/۴-۲۲) «از این روست که اشعیای نبی از جانب خداوند فرمود: شاد باش ای زن نازا که هرگز نزاییده‌ای! فریاد شادی برآور، ای که تو هرگز درد زایمان را نچشیده‌ای! زیرا من به تو فرزندانمی خواهم بخشید، که تعدادشان بیشتر از شمار فرزندان کنیز خواهد بود. ای برادران عزیز، من و شما مانند اسحاق فرزندانمی هستیم که بنا بر وعده خدا متولد شده‌ایم. و همچنانکه اسحاق، پسر وعده، از دست اسماعیل، پسر کنیز، آزار می‌دید، ما نیز که از روح‌القدس از نو تولد یافته‌ایم، از دست آنانی که می‌خواهند شریعت یهود را بر ما تحمیل کنند، آزار می‌بینیم. اما در کتاب آسمانی می‌خوانیم که خدا به ابراهیم فرمود که کنیز و پسرش را از خانه بیرون کند، زیرا پسر کنیز نمی‌تواند مانند پسر زن آزاد از دارایی ابراهیم ارث ببرد» (غلاطیان، ۳۰/۴-۲۷) به نظر مسترهاکس چون اعراب صحرائشین نسلشان به اسماعیل می‌رسد پس گردنکش و عاصی‌اند زیرا هاجر و اسماعیل به نظر حقارت به خاتون خود سارا نگریسته‌اند «و این مطلب سبب شد که هاجر و پسرش در تنگی و تلخ‌جانی افتند» (هاکس، ۱۳۸۳: ۶۰) و در نتیجه «طوائف اعراب بدوی که اسماعیل را رأس سلسله خود می‌دانند با وجودیکه اسماً رعیت دولتند تا حال هم وحشی و گردنکش می‌باشند و بواسطه راهزنی و ستمگاری ایشان سیاحان ناچارند که هادی و مستحفظی از منسوبان آنها با خود همراه کرده تا بدینوسیله از ستم ایشان محفوظ باشند» (همان، ۶۱) این حسادت بجایی می‌رسد که در تورات «بنای دو مذبح را به ابراهیم نسبت می‌دهد ولی از کعبه و مکه ذکری نمی‌کند» (خزائلی، ۱۳۸۹: ۶۷) احساس می‌شود، واقعه‌ای به آن عظمت - ساختن کعبه - تعمداً از تورات حذف شده باشد. اختلاف بین هاجر و ساره، اسماعیل و اسحاق، فرضیه‌ای توراتی است که در قرآن دیده نمی‌شود اما اسرائیلیات پردازان، در تفاسیر گنجانیده‌اند درحالی‌که اعتقاد بر این است، هر دو همسر ابراهیم خلیل، هیچ‌گاه مرتکب

گناه کبیره نگشته، در زمان کهولت، مصون از رشک و حسادت و اذیت و آزار هم بوده‌اند. چنانکه وقتی «ساره، آن کنیزک را به ابراهیم داد گفت مگر ترا از وی فرزند آید و ما را قره‌العین بود، پس به این همت نیکوی وی رب‌العزه ساره را نیز از ابراهیم فرزند داد» (مبیدی، ۵، ۲۶۹) و نه اینکه «ابراهیم، اسمعیل را بر دامن نشانند و او را نواختی کرد زیادت از نواخت اسحق، ساره آن بدید و خشم گرفت» (همان) و نه «اسمعیل و اسحق هر دو فرا رفتن آمدند روزی چنانک کودکان بهم برآویزند ایشان بهم برآویختند. ساره دیگر باره خشم گرفت» (همان، ۲۷۰) زمانی که اسحق راه رفتن آموخته است و توانسته، گفتن، دویدن، آویزش آموزد، اسماعیل حداقل ۲۰ ساله شده است پس از جوان برومندی که قطعاً در آن سن در کنار اسحاق و مادرش نبوده مایه اسرائیلیات دیگری گشته است به جهت رد اختلاف سنی. مبیدی در این صفحات معتقد است که هر دو کودک هم‌سن بودند.

ب- ۹) اسرائیلیات ذبیح

ابراهیم پس از دیدن خواب، به همسرش، هاجر گفت: «می‌خواهم خدا را عزوجل قربانی کنم اندران وادی که گوسپندان ایستاده‌اند و می‌خواهم اسماعیل را با خود ببرم، سرش بشوی و موی را شانه کن و گیسوانش بیاف و او را نیکو بیارای تا خرّم شود آنکه گفت: جان پدر کارد و رسن بردار تا در آن شعب رویم و گوسپند را قربان کنیم» (مبیدی، ۸، ۲۹۰) مبیدی از اسماعیل به عنوان ذبیح یاد می‌کند در حالی تفاسیری بودند مانند تفسیر طبری، که از طریق ابی‌هریره و کعب‌الاحبار، اسحاق را معرفی کردند «امر ابراهیم بذبح من ابنه اسحق (طبری، ج ۱۰، ۵۱۱)» (رک عبدالرحمن ربیع، ۲۰۰۱م: ۲۵۵)

ابلیس جهت اغفال ایشان آمده، هاجر را می‌گوید: ابراهیم گوسپند قربان نمی‌کند بلکه فرزندان را قربانی خواهد کرد. مطابق آن در تلمود، بانی ابتلای ابراهیم به ذبح فرزند، ابلیس است پس سعی وی بر اغفال پدر و فرزند را دور از ذهن نداشته‌اند «شیطان، کوشش فراوان به عمل آورد تا ابراهیم در آن شکست بخورد» (کهن، ۱۳۸۲: ۷۷) سپس به آمدن ابلیس نزد ابراهیم و وسوسه انصراف از ذبح، اشاره می‌نماید. هنگامی که ابلیس از ابراهیم ناامید می‌شود نزد اسحاق آمده، وی را از این عمل ترساند، هرچند نتوانست اراده پدر و اسحاق را بشکند اما «بخشی از آن خاطر او را مشوش و آشفته کرد» (همان) در منابع اسلامی، مغایر با تلمود، ابلیس دروغ ابراهیم را آشکار می‌کند و می‌گوید که چه قربانی، چه گوسفندی، ابراهیم تو را قربان خواهد کرد.

چنانچه در تورات نیز شبیه آن دیده می‌شود. ابراهیم به «نوکران خود گفت، شما در اینجا پیش الاغ بمانید تا من و پسرم به آن مکان رفته، عبادت کنیم و نزد شما برگردیم. اسحاق پرسید: پدر ما هیزم و آتش با خود داریم، اما بره قربانی کجاست؟ ابراهیم در جواب گفت: پسر، خدا بره قربانی را مهیا خواهد ساخت» (پیدایش، ۲۲/۸ - ۵) آنچه از متن تورات برمی‌آید این است که ابراهیم قضیه وحی الهی، و تصمیم خویش را بر ذبح، با ذبیح در میان نگذاشته است، در حالیکه نص صریح قرآن چنین است که ابراهیم، صراحتاً وحی خداوند را با ذبیح در میان گذاشته، از او نظرخواهی می‌نماید (۱۰۲/صافات) در مکتب قرآن دروغگویی و لاپوشانی متوجه ابراهیم نیست.

اما ذبیح کیست؟ آنچه در تورات آمده، خالی از تعصب نیست و لحن جمله نشان دهنده تحریف و جعل است «خدا فرمود: یگانه پسرت یعنی اسحاق را که بسیار دوستش می‌داری برداشته، به سرزمین موريا بر و... بعنوان هدیه سوختنی قربانی کن!» (پیدایش، ۲۲/۱-۲) به تعبیرات یگانه پسر، یعنی اسحاق، بسیار دوستش داری، توجه

شود «یگانه پسر» نشان می‌دهد قبل از تولد اسحاق بوده است مضاف بر آن در همان باب جمله ۱۶ نیز دوباره به یگانه پسر تأکید کرده است. گفتن «یعنی اسحاق»، «یگانه» را نفی می‌نماید، زیرا یگانه پسر اسماعیل بود تا وقتی که اسحاق بدنیا نیامده بود. «بسیار دوستش داری» نشان دهنده تفضیلی است که یهودیان بر اسحاق می‌نهند. در یکی دو جمله، سه تعارض و تناقض دیده شده است که اگر در واقع ذبیح اسحاق بود، این همه حشو، اطناب است و باطل. احتمال می‌دهیم با حذف جملات متعارض «یعنی اسحاق» و «بسیار دوستش داری»، متن تورات بدین گونه تغییر یابد: یگانه پسر ت [اسماعیل] را برداشته و... این واقعه قبل از تولد اسحاق بوده، چون امتحان قربانی کردن یگانه فرزند، زمانی که پسر دیگری نداری، سخت و با ارزش تر است. «لحن تأکیدی این آیات [تورات] تردیدآمیز است و چنان می‌نماید که در اصل داستان نسبت ذبیح به فرزند دیگر ابراهیم داده می‌شود و یهودیان برای تکمیل مفاخر خویش آن را به پدر اسرائیل منتسب ساخته باشند. زیرا اسماعیل یگانه فرزند بوده نه اسحاق» (خزائلی، ۱۳۸۹: ۱۱۷)

مفسران تورات، خود به تعارض فاحشی که در متن تورات موجود است پی می‌برند و درصدد توجیه برآمده، دست به دامان تأویل می‌شوند. خداوند در تورات، به تولد اسحق بشارت می‌دهد، و تأکید می‌کند که «درباره پسر و کنیزت آزرده خاطر مباش. آنچه ساره گفته است انجام بده، زیرا توسط اسحاق است که تو صاحب نسلی می‌شوی که وعده‌اش را به تو داده‌ام از پسر آن کنیز هم قومی به وجود خواهد آورد، چون او نیز پسر توست» (پیدایش، ۲۱/ ۱۳-۱۲) سپس از ابراهیم می‌خواهد تا او را قربانی کند. سؤال پیش می‌آید که نسل بشارت داده شده از اسحق قربان شده چگونه بوجود می‌آید. پس یا بشارت، جعلی است یا ذبیح. ابراهیم به کدام اعتماد کند؟ مفسران

تورات چنین پاسخ می‌دهند که ابراهیم گفت: «حاشا از من که چنین کاری [اعتراض به خداوند] بکنم. بلکه من بر احساسات پدرانۀ خود چیره شدم، و میل و رضایت تو را به جای آوردم. بنابراین ای خداوند خدای من، ارادۀ تو بر این تعلق گیرد که هر وقت فرزندان اسحق پسر من گرفتار رنج و مصیبت و بلیه‌ای شوند، و کسی را نداشته باشند که از ایشان دفاع و حمایت کند، تو خود مدافع و حامی ایشان باشی (یروشلمی تعنیت، ۳ دال)» (کهن، ۱۳۸۲: ۱۳۳)

در سیر طبیعی مطالب نقل شده در سوره صافات آیات ۱۰۰ الی ۱۱۳ نه تعارضی دیده می‌شود نه افراط و تفریط توراتی. شنیدن معنی این آیات که از ترجمۀ تفسیر المیزان نقل شده ثابت کننده این موضوع می‌باشد:

[ابراهیم]: پروردگارا فرزندی به من بده که از صالحان باشد. ما هم او را به فرزندی حلیم [بردبار] بشارت دادیم. همین که به حد کار کردن رسید بدو گفت پسر من در خواب می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم نظرت در این باره چیست؟ گفت پدرجان آنچه مأمور شده‌ای انجام ده که به زودی ان شاء الله مرا از صابران خواهی یافت. همین که تسلیم امر خدا شدند و ابراهیم او را به زمین انداخت و پهلوی صورتش را به زمین نهاد. ما او را ندا دادیم که ای ابراهیم مأموریتت را به انجام رساندی ما این چنین نیکوکاران را جزا می‌دهیم. این به راستی آزمایشی بس آشکارا بود. و آن ذبح را به ذبحی بزرگ عوض کردیم. و نام نیکش را در آیندگان حفظ نمودیم. سلام بر ابراهیم. ما این چنین نیکوکاران را جزا می‌دهیم. آری راستی او از بندگان مؤمن ما بود. و ما او را [در جزای عمل وی یعنی ذبح اسماعیل] به اسحق بشارت دادیم در حالیکه پیامبری از صالحان باشد. و بر او و بر اسحق برکت نهادیم و از ذریۀ ایشان بعضی نیکوکار بودند و بعضی آشکارا به خود ستم کردند.

نتیجه‌گیری

«از امثال این افسانه‌ها که در تفاسیر قرآن وارد شده، دانستیم که چه سخن‌ها و یاوه‌سرایی‌ها از منابع یهودیت [و نصرانیت] در فرهنگ اسلام راه یافته، که بسیاری از آنها در این تورات تحریف شده هم یافت نمی‌شود. افسانه‌هایی که نه عبرتی می‌آموزانند و نه دانش و معرفتی، بلکه این انبوهی و درازگویی، خود مایه گم شدن معارف عالی و ارزنده است، و چه بسا نقاط ضعفی که در اسلام ایجاد کرده، فرهنگ اسلام را با این وصله‌های ناجور لکه‌دار ساخته است» (کمالی، ۱۳۷۸: ۳۵۴)

کشف‌الاسرار در مقابله با اسرائیلیات، داستان‌های خرافی و کج‌اندیشی کسانی که دست به تفسیر کتاب مقدس اسلام برده‌اند، نتوانسته است دامن خویش را مصون و پاک نگاه دارد. نویسنده کتاب هرچند از مشرب خواجه‌عبدالله انصاری استفاده‌ها برده‌است، اما شهود نیز یار وی نبود تا از دام عنکبوتی افسانه‌های یهودی و... محفوظش بدارد. هرچند این نکات از ارزش روایی، تفسیری و عرفانی کتاب نکاسته ولیکن اگر از این آرایش‌ها، پیراسته شود سیمایی خداداد از عروس قرآن و تفسیرش، رخ می‌نماید که همگان با دیدن آن فریاد برآرند: کو محتسبی که مست گیرد.

داستان حضرت ابراهیم، همسر و فرزندانش به‌خاطر فاصله زمانی زیاد با عصر حاضر، و عدم وجود وسایل و امکانات کتابت در آن زمان و دیگر علوم ارتباطی، ناگزیر دستخوش افزایش و آرایش خواهد بود. اما حضرت ابراهیم، علی‌رغم ادعای جاعلان حدیث، هیچ‌گاه دروغ نگفته، هیچ‌گاه دچار شرک نشده، و هیچ موقع عملی، گفتاری، فکری، سخیف بر دست و زبان و ذهنش، گذر نکرده است. همچنین دانشمندان کنونی با پیشرفت علوم طبیعی، اجازه سند قراردادن چنین داستان‌هایی را نمی‌دهند. مردم عصر حاضر نیز با پیشرفت علوم و رواج آن در بین عام و خاص

جامعه، انتظار ارائه جوابهای منطقی مستدل را دارند نه اینگونه خیالپردازی‌ها را. داستان انبیاء که خارج از حیطه عقل و واقعیت و مخالف قرآن باشند، رفته‌رفته ظاهر عبرت‌آموزی‌اش را از دست داده، قالب پند و حکمت به قالب اساطیر بدل خواهد کرد. اما اگر از آرایش آن کم گردد، عصاره‌ای فشرده، در عین حال گیرا و کارا، بدست می‌آید که نه تنها شأن پیامبر الهی را از بین نبرده بلکه احترامی مضاعف به ایشان، در دل انسان کنونی ریشه دوانیده، به بار خواهد نشست و کاروان هدف قرآن و دیگر کتب الهی آسمانی که پند و عبرت‌آموزی بنی‌بشر از سرگذشت اقوام گذشته، است به سرمنزل مقصود وارد خواهد شد.

پی‌نوشت:

۱. کشف‌الاسرار «بدست ابوالفضل رشیدالدین المیبیدی که در نیمه اول قرن ششم هجری می‌زیسته است، وی در تألیف خود در حقیقت بشرح کتاب خواجه عبدالله انصاری در تفسیر قرآن نظر داشته یعنی همان کتاب که سیوطی بدان اشاره کرده» (صفا، ۱۳۷۱، ۲، ۹۳۰) با توجه به سال تحریر این تفسیر می‌توان نتیجه گرفت که میبیدی برای تألیف، آثار گرانمایه بسیاری را که قبل از وی تدوین و تحریر شده بود، در اختیار داشت. او خود اذعان دارد که پس از مطالعه تفسیر خواجه عبدالله، آن را بر سبیل ایجاز دیده، خواسته است که تفسیری مبسوط ارائه دهد، علاوه بر آن، تفاسیر اشخاصی چون محمدجری‌الطبری (۳۱۰)، جاراالله زمخشری (۵۳۸) حسین بن مسعود البغوی (۵۱۶)، علی بن ابراهیم بن هاشم القمی (۳۰۷)، شیخ طوسی (۴۶۰) و ابوالفتوح رازی (۵۳۵) و... نظری بر اینان داشته است.

۲. تلمود به معنی تعلیم، کتابی است شامل دو قسمت که یکی را مشنا و دیگری را گمارا گویند. اما لفظ مشنا که بمعنی تکرار می‌باشد عبارت از مجموع تقالید مختلف یهود است با بعضی از آیات که از کتاب مقدس اقتباس شده. قوم یهود برآنند که این تقالید در کوه سینا بموسی داده شده بعد از آن از هارون و العیازر و یوشع دست بدست به انبیاء بعد و از انبیاء به روسا و خلفای کنیسه رسیده تا قرن دوم بعد از مسیح که در آن وقت حاخام یهود تمام آنها را جمع کرده در کتابی ثبت نموده و شخص مذکور در میان قوم یهود به جامع مشنا شهرت یافت. و گمارا که بمعنی تعلیم است عبارت از مجموع تعلیمات و تفاسیری است که بعد از انتهای مشنا در مدارس عالی واقع شد و تفسیراتی که نوشته شده نیز دو قسم است: یکی را تلمود اورشلیم گویند که حاخامهای طبریه آن را فیما بین قرن سوم و پنجم نوشتند و دیگری را تلمود بابل گویند که در قرن پنجم نوشته شد. (لغت‌نامه)
۳. کعب بن مانع، یا کعب احبار مشهور به ابی اسحاق، زمان پیامبر را درک کرد اما او را ندید. در زمان خلافت خلیفه دوم اسلام آورد. (رک اسدالغابه، ج ۴، ۲۴۷)
۴. ابورقیه تمیم داری مسیحی و از علمای هر دو کتاب، اولین کسی بود که از اجازه قصه‌گویی در مسجد را از عمرالخطاب اخذ نمود (رک اسدالغابه، ج ۱، ۲۱۵)
۵. ابن منبه، مکنی به ابوعبدالله از ایرانیان متولد در یمن و نخستین کس است که در اسلام تاریخ و قصص نوشت. وفات او در ۱۱۶ ه. ق. اتفاق افتاد. مورخ است که از کتابهای قدیم بسیار خبر نقل کرده و به افسانه‌های کهن به خصوص به اسرائیلیات آگاه بوده است. وی از تابعان شمرده می‌شود و ریشه او به ایرانیانی می‌رسد که آنان را کسری پادشاه ایران به یمن فرستاد و مادرش حمیری است. تولد و مرگ او در صنعاء اتفاق افتاد. کتابهایی دارد که از آن جمله است: ذکرالملوک المتوجه من حمیر. قصص الانبیاء. قصص الاخبار (لغت‌نامه دهخدا)
۶. عبدالله بن سلام از یهودیان بی قینقاع، نسب وی به یوسف (ع) می‌رسد. او در جاهلیت به نام حصین خوانده می‌شد اما پس از اسلام آوردن، پیامبر او را عبدالله نامید. و از معاذ نقل منقول است که علم از چهار نفر بیاموزید: عبدالله بن مسعود، عبدالله بن سلام و سلمان فارسی و ابوالدرداء عومیر. و خود می‌گوید که در آیه ۱۰ سورة احقاف، قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

- وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَّا نَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ، منظور خداوند از شاهد بنی اسرائیل من هستم. (رک اسدالغابه ابن اثیر، ج ۳، ۱۷۶)
۷. ابو خالد عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریح (۸۰-۱۴۹ یا ۱۵۰ یا ۱۵۱ ه. ق.) از علمای مشهور صدر اول، اصلاً از غیر عرب. از موالی بنی امیه. مولد او مکه مکرمه و همانجا نیز پرورش یافته و سفری به عراق کرده و بخدمت منصور خلیفه رسیده است. گویند او اول کس است از مسلمانان که تصنیف کتاب کرد و سپس دیگران بدو اقتدا کردند. (لغت‌نامه دهخدا) «این کتاب‌ها از اوست: کتاب السنن - مشتمل بر کتاب‌هایی که در سایر کتاب‌های سنن است مانند طهارت، صیام، صلوة، زکوة و جز اینها» (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۴۱۳)
۸. عبدالرحمن بن صخر دوسی ملقب به ابوهیره متولد ۲۱ قبل از هجرت و درگذشته ۵۹ هجری است. «نام اصلی ابوهیره عبدشمس بوده و سپس در اسلام عبدالله نامیده شده است» (ابن سعد، ۱۳۹۰: ج ۴، ۲۹۳) در نام وی اختلاف زیاد است، او را عبدغنم و عبدغنم نیز می‌نامیدند (رک اسدالغابه، ج ۵، ۳۱۵) در کتاب الاصنام کلبی آمده است «قبیله مُزَیْنَه بتی به نام نهم داشتند» (ابن کلبی، ۱۳۸۵: ۱۳۵) کلبی در مورد غنم شک کرده است که آیا نام بتی بوده است که بت پرستان خود را عبد غنم می‌نامیدند؟ (رک ابن کلبی، ۱۳۸۵: ۱۲۵) از این صحابی ۵۳۷۴ حدیث روایت کرده‌اند. نقل می‌کنند «عایشه ابوهیره را گفت: تو احادیثی از پیامبر می‌آوری که من از آن حضرت نشنیده‌ام. ابوهیره گفت: ای مادر جان، من در پی کسب حدیث بودم و حال آن‌که تو را آینه و سرمه‌دان به خود مشغول می‌داشت و مرا چیزی از حدیث پیامبر باز نمی‌داشت» (ابن سعد، ۱۳۹۰: ج ۲، ۳۴۷)
۹. «وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (بقره، ۸۹) (و هنگامی که از طرف خداوند، کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه‌هایی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران می‌دادند (که با کمک آن، بر دشمنان پیروز گردند). با این همه، هنگامی که این کتاب، و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند؛ لعنت خدا بر کافران باد!)

منابع

- قرآن کریم
- ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن (بی تا)؛ *اسد الغابه فی معرفة الصحابه*، ۵ ج، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۸۸)؛ *مقدمه ابن خلدون*، ۲ ج، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن سعد، محمد بن سعد (۱۳۹۰)؛ *طبقات*، ۸ ج، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، فرهنگ و اندیشه.
- ابن کثیر، اسماعیل (بی تا)؛ *قصص الأنبياء*، قاسم الشماعی الرفاعی، بیروت، دار الأرقم.
- ابن کلبی، هشام بن محمد (۱۳۸۵)؛ *کتاب الاصنام*، ترجمه محمدرضا جلالی نائینی، تهران، سخن.
- ابن منظور (بی تا)؛ *لسان العرب*، ۶ ج، به کوشش عبدالله علی اکبر و همکاران، قاهره، مصر، دارالمعارف.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۸۱)؛ *الفهرست*، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران، اساطیر.
- ابوالفتوح رازی، جمال الدین (۱۳۸۳ق)؛ *تفسیر روح الجنان و روح الجنان*، حواشی ابوالحسن شعرانی، ج ۴، تهران، اسلامیه.
- اشرفی، عباس (۱۳۸۵)؛ *مقایسه قصص در قرآن و عهدین*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل.
- امام صادق (ع) (۱۳۸۷)؛ *التفسیر المنتسب الی مولنا صادق*، به کوشش منوچهر صدوقی سها، تهران، حکمت.
- بخاری، محمد بن اسماعیل (۲۰۰۸م)؛ *صحیح بخاری*، صدقی جمیل العطار، بیروت، انتشارات دارالفکر.

- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۳۸۶)؛ کلیات حدیث قدسی، کاظمی خلخالی، تهران، دهقان.
- حسینی عاملی، جعفر مرتضی (۱۴۰۲.ه.ق)؛ الصحیح من سیرة النبی الأعظم، ج ۴، قم، جامعه المدرسین.
- خزائلی، محمد (۱۳۸۹)؛ اعلام قرآن، تهران، امیر کبیر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)؛ لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران.
- رامیار، محمود (۱۳۸۹)؛ تاریخ قرآن، تهران، امیر کبیر.
- رشیدالدین میبدی، ابوالفضل (۱۳۸۲)؛ کشف الاسرار و عدة الابرار، ۱۰ جلد، علی اصغر حکمت، تهران، امیر کبیر.
- سپهری، محمد (۱۳۸۹)؛ تمدن اسلامی در عصر امویان، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل.
- شیخ طوسی، ابی جعفر (بی تا)؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ۱۰ ج، تصحیح احمد حبیب قصیر العاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۱)؛ تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲، تهران، انتشارات فردوس.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۸۳)؛ ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ ج، سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، ابوعلی (۱۳۷۷)؛ جوامع الجامع، ۴ ج، تصحیح ابوالقاسم گرجی، تهران، دانشگاه تهران.
- _____ (۱۴۳۰ق)؛ مجمع البیان، ۱۱ ج، بیروت، الامیره.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۹)؛ تاریخنامه طبری، جلد ۱، محمد روشن، تهران، سروش.
- طوسی، محمد بن محمود (۱۳۸۷)؛ عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، منوچهر ستوده، تهران، علمی و فرهنگی.

- عبدالرحمن ربیع، آمال محمد (۲۰۰۱م)؛ *الاسرائیلیات فی تفسیر الطبری*، مصر، قاهره، وزارت اوقاف.
- عسگری، سیدمرتضی (۱۳۷۵)؛ *دو مکتب در اسلام*، ج ۲، ترجمه عطامحمد سردارنیا، تهران، بنیاد بعثت.
- قرشی، سیدعلی اکبر (بی تا)؛ *قاموس قرآن*، ج ۷، تهران، دارالکتاب الاسلامیه.
- کتاب مقدس .
- کمالی، علی (۱۳۷۸)؛ *شناخت قرآن*، تهران، اسوه.
- کهن، ابراهام (۱۳۸۲)؛ *گنجینه‌ای از تلمود*، امیرفریدون گرگانی و یهوشوع نتن الی، تهران، اساطیر.
- محمدقاسمی، حمید (۱۳۸۸)؛ *اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستانهای انبیاء در تفاسیر قرآن*، تهران، سروش.
- مستوفی، حمداله (۱۳۸۷)؛ *تاریخ گزیده*، عبدالحسین نوائی، تهران، امیرکبیر.
- مسلم (۱۴۳۲ هـ.ق)؛ *صحیح مسلم*، صدقی جمیل العطار، بیروت، دالفکر.
- معرفت، محمدهادی (۱۳۸۸)؛ *تنزیه انبیاء*، به کوشش خسرو تقدسی نیا، قم، ائمه.
- معلوف، لوئیس (۱۳۸۲)؛ *ترجمه المنجد*، ج ۲، ترجمه احمد سیاح، تهران، اسلام.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۸۶)؛ *آفرینش و تاریخ*، جلد اول، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاه.
- نجمی، محمدصادق (۱۳۹۰)؛ *سیری در صحیحین*، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- هاکس، جیمز (۱۳۸۳)؛ *قاموس کتاب مقدس*، تهران، اساطیر.